

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال سیزدهم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۵/۱۴

تاریخ تصویب: ۱۳۹۶/۰۸/۱۲

صفحات: ۱۱۹-۱۴۶

جایگاه امنیت در مکتب کپنهاگ: چارچوبی برای تحلیل

محمد تقی آذرشب

دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل از دانشگاه علامه طباطبائی

مرتضی نجم‌آبادی

دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

رامین بخشی تلیابی*

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده

بسیاری از اندیشمندان روابط بین‌الملل بر این باورند که بحث درخصوص جایگاه امنیت در سیاست خارجی کشورها یکی از مباحث مهم در درک روابط بین‌الملل محسوب می‌گردد. پایان جنگ سرد، شکل‌گیری نظم نوین جهانی، ظهور بازیگران فراملی و فرا دولتی، روند جهانی‌شدن و ... موجب شد تا بحثی کاوشگرانه پیرامون مطالعات امنیتی و چیستی آن مطرح گردد. بویژه آنکه فروپاشی رقابت میان آمریکا و شوروی در قالب جنگ سرد، ضمن آنکه ادبیات سیاسی و امنیتی را دگرگون کرد بلکه اکنون، فرصت تازه‌ای به منظور بسط مطالعات امنیتی را خارج از محدوده و چارچوب تنگ منازعه دو ابر قدرت فراهم آورده است. آگاهی و اشراف بر مبحث «امنیتی» امری ضروری بوده و دانشجویان و کارشناسان روابط بین‌الملل که خواهان تحلیل کنش‌ها و واکنش‌هایی هستند که در صحنه روابط بین‌الملل به وقوع می‌پیوندد را توانمندتر می‌سازد. در این مقاله ابتدا تعریفی از «امنیت و جایگاه آن در مکتب کپنهاگ» ارائه و مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت و سپس اندیشمندان این مکتب معرفی خواهند شد. نگارنده سعی خواهد نمود با ارائه این مبحث به پرورش یک چارچوب تحلیلی که بیانگر جامعیت «جایگاه امنیت» در اکثر مباحث علوم سیاسی است و روابط بین‌الملل، نائل آید.

کلیدواژه‌ها: مکتب کپنهاگ، امنیت، روابط بین‌الملل، سیاست خارجی.

مقدمه:

مکاتب گوناگونی وجود دارد که هریک دیدگاه خاصی به مسائل امنیتی دارند. برای مثال واقع‌گرای نگاه سخت به امنیت دارد. در میان نظریات روابط بین‌الملل، واقع‌گرایان کلاسیک فقدان تهدید را به مثابه امنیت تلقی می‌کنند. با توجه به اینکه واقع‌گرایان کلاسیک مساله قدرت را یکی از دلایل توجه به ناامنی به جای امنیت می‌دانند و معتقدند قدرت در ذات خود همواره ضربه زدن به دیگران را می‌پروراند لذا تجمیع قدرت در دولت‌ها باعث می‌شود آنها در مقام آسیب زدن به دیگران جهت تحصیل منافع بیشتر تلاش کنند و از آنجا که قدرت یافتن برخی دیگر از بازیگران موجب تضعیف دیگر بازیگران است، پس جنگ جهت تضعیف رقیب لازم است. بدین ترتیب پایه تفکر رئالیست‌ها بر ریشه قدرت نظامی استوار است و آنها کسب امنیت را به معنای فقدان تهدید می‌دانند. نئورئالیسم که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و اوایل دهه ۱۹۸۰ شکل گرفت، معتقد است که در نظام آنارشیکی بین‌الملل امکان همکاری بسیار محدود است. با وجود اینکه دولت‌ها ممکن است از همکاری و همگرایی سود اقتصادی، ببرند اما عواید اقتصادی تحت الشعاع منافع سیاسی قرار می‌گیرد. دولت‌ها همواره از چگونگی توزیع عواید ناشی از همکاری نگرانند و از آن می‌ترسند که دیگران بیشتر از آنها از همکاری سود ببرند. بنابراین به رغم آنکه ممکن است سود یا دستاورد مطلق ناشی از همکاری زیاد باشد، اما برای آنها آنچه اهمیت بیشتر دارد دستاورد نسبی است که اگر به زیان آنها باشد، مانع از همکاری یا تدوامان خواهد شد. (ابراهیمی ۱۳۸۶: ۴۵۸)

پس این آنارشی است که در میزان همکاری و حوزه‌های آن محدودیت ایجاد می‌کند. از نگاه نئورئالیست‌ها دولت‌ها به جای اینکه به همکاری (مخصوصاً همکاری‌های امنیتی) به عنوان عاملی جهت تأمین منافع دوطرف بنگرند، همیشه در حال مقایسه این مساله هستند که کشورمان در مقایسه با کشوری که با آن همکاری می‌کند، چقدر بیشتر به دست می‌آورند. فلذا چون دولت‌ها همیشه تلاش می‌کنند منافع و دستاوردهای خود را در محیط بین‌الملل که سرشار از رقابت، بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی است به حداکثر برسانند، بنابر این دستیابی به همکاری‌های خصوصی امنیتی دشوار و حفظ آن دشوارتر خواهد بود. دولت‌ها از این وضعیت آگاه هستند و اگرچه آنها به پیمان‌های همکاری نظامی و موافقت‌نامه‌های کنترل تسلیحاتی امضا می‌کنند ولی ضمن حفظ احتیاط معتقدند که در نهایت باید امنیت ملی را خود آن‌ها تأمین می‌کنند. لیبرالیسم اولویت آزادی بر امنیت تأکید می‌کند. لذا بر خلاف واقع‌گرایان، جنگ را واقعیت انکارناپذیر تحولات نظام بین‌الملل نمی‌داند. هرچند نئولبرال‌ها بر هرج و مرج گونه بودن نظام جهانی اذعان دارند و نظام بین‌الملل را فاقد اقتدار مرکزی همچون نظام داخلی می‌دانند، اما کانون توجه خود را روی آزادی متمرکز کردند. آن‌ها اعتقاد دارند که روزی جهانیان آزادی خود را فدای کسب امنیت کرده‌اند لذا هم اکنون باید در جهت کسب آزادی، نا

امنی را پذیرفت. اما سازه انگاری نگاه اجتماعی به امنیت دارد. این مکتب به عنوان یکی دیگر از مهم‌ترین مکاتب فکری در روابط بین الملل، با تعدیل خواسته‌ای حداکثری در دو رویکرد رئالیسم و لیبرالیسم، کیفیت حیات اجتماعی، نظامی، اقتصادی و سیستم بین الملل را بازخوانی می‌کند تا درک مطلوب و نزدیک تر به حقیقت را کسب نماید. مطالعات امنیت که با رویکرد سازه انگاری انجام گرفته است، تلاش دارد تا فرایندهای تحول اجتماعی و بین المللی را در ارتباط با یکدیگر مورد ارزیابی قرار دهد. (نصیری، ۱۳۸۱: ۳۳)

اندیشمندان دیگری همانند مایکل بارت و الکساندر ونت، قالب‌های تحلیلی اجتماع امنیتی را طراحی نموده و به این ترتیب از واقع گرایان سنتی و همچنین واقع گرایان جدید فاصله گرفتند. سازه انگاران بر این اعتقادند که معادله قدرت و امنیت در شرایط موجود تغییر یافته است. در این ارتباط قدرت با شاخص‌های متفاوتی از دوران گذشته همراه می‌باشد. بر این اساس سازه انگاران سرچشمه امنیت و ناامنی را در نحوه تفکر بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، خصوصاً منافع و تهدیدات می‌دانند. سازه انگاران معتقدند که هر اندازه ادراکات و منطق بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات نامتناجس و متناقض تر باشد، میزان بی اعتمادی میان آنها افزایش می‌یابد و دولت‌ها بیشتر سوی خود یاری می‌روند، اما اگر دانش مشترک ایجاد شود، می‌توان به سمت جامع امنیتی صلح آمیز تری رفت. از منظر سازه انگاری امنیت بیش از قدرت بر میزان درک و فهم مشترک بازیگران از یکدیگر استوار است. به نحوی که برخی از اوقات ساختارهای اجتماعی، عملکردها را چنان تحت تأثیر قرار می‌دهند که اتخاذ هرگونه استراتژی برای تغییر آن غیرممکن می‌شود. سازه انگاران به تأثیر هنجارها در رفتارهای بین الملل اهمیت قائلند. هنجارها را نیز موضوعی بین الاذهانی میان جهان طبیعی و جهان اجتماعی می‌دانند. این درک و فهم مشترک و ظهور هنجارهای خاص بنیان‌گذار مفهوم امنیت نوین در تعاملات بین المللی می‌شود. سازه انگاران جهت معضلات امنیتی جهان در خصوص موازنه قدرت بحث هویت و در مورد معمای امنیتی ایده هنجاری مطرح می‌کنند تا از مسیر حصول امنیت پرده‌گشایی می‌کنند. اما مکتب کپنهاگ که با نوشته اس باری بوزان از جمله کتاب "مردم، دولت و هراس" شکل گرفت تلاش کرد تا مطالعات امنیتی را از روابط نظامی کشورها فراتر ببرد. مکتب کپنهاگ تأکید خاصی بر جنبه‌های اجتماعی امنیت دارد. «باری بوزان»، «اولی ویور» و «جاپ دو ویلد» از جمله نظریه پردازان این مکتب هستند. (گفتگوی علمی، ۱۳۷۹: ۹-۱۶)

بسیاری از اعضای این مکتب در موسسه تحقیقات صلح کپنهاگ فعالیت کرده‌اند. برجسته‌ترین منتقد مکتب کپنهاگ بیل مک سوینی محسوب می‌شود. کتاب‌های: «مردم، دولت‌ها و هراس» اثر باری بوزان، «امنیت، چارچوبی جدید برای تحلیل» اثر بوزان با همکاری ویور و ویلد و «امنیتی ساختن و ناامنی سازی» اثر ویور از جمله مهمترین این منابع هستند.

مهم‌ترین موضوعات مکتب کپنهاک

این مکتب بر سه اصل استوار است:

- ۱- سطح تحلیل آن، جهانی نیست و بیشتر به تحلیل منطقه‌ای گرایش دارد.
 - ۲- بخش‌ها و ابعاد امنیت، متعدد هستند و صرفاً نظامی گری را شامل نمی‌شود.
 - ۳- در خصوص «امنیتی کردن» موضوعات نیز دیدگاه خاصی را دنبال کرده و باور به نفی آن دارد.
- حیطه امنیت در سه سطح جهانی، منطقه‌ای و داخلی صورت می‌پذیرد. در سطح جهانی بیشتر به تحلیل عملکرد و سیاست‌های قدرت‌های بزرگ نظر داریم. در سطح منطقه‌ای حیطه قلمرو تحلیل محدود شده و روندها و قدرتهای منطقه‌ای بیشتر مد نظر هستند. سرانجام، سطح داخلی است که در آن سیاستها و عملکرد داخلی و تأثیر آن بر امنیت در نظر است. به گمان ما این سه سطح باید همگی مورد توجه دقیق علمی در مقام تحلیل امنیت قرار گیرد.

تعریف امنیت از دیدگاه مکتب کپنهاک

مکتب کپنهاک نامی است که به دستور کار پژوهشی جمعی از محققان مختلف موسسه پژوهشی صلح کپنهاک در دانمارک گذاشته‌اند که محور آن را آثار بری بوزان و اوله ویور تشکیل می‌دهد. از اوایل دهه ۱۹۹۰، جمع‌های مختلفی از نویسندگان یک رشته اظهار نظرها و استدلال‌ات را درباره عملکرد امنیت در اروپا مطرح ساختند. این تلاش همپارانه در سال ۱۹۹۸ به انتشار کتاب چارچوبی تازه برای امنیت به قلم بری بوزان، اوله ویور و یاپ دو ویلد انجامید. خود این مکتب و مفاهیم محوری آن در گذر زمان، کمتر به صورت پروژه‌ای مشخص برای بررسی امنیت و بیشتر به صورت یک رشته اظهار نظرها درباره مفاهیم و موارد گوناگون بسط یافت. مکتب کپنهاک یکی از رهیافت‌هایی است که صرفاً بر مطالعات امنیتی تمرکز دارد و اندیشه‌ها و افق‌های جدیدی را در باب این مفهوم گشود. این مکتب بر آن است تا مسائل سنتی امنیتی را به چالش بکشد و موضوعات تازه‌ای بر آن بیفزاید. این نظریه بر خلاف نظریه‌های سنتی لیبرالیسم و واقع‌گرایی دارای دیدگاهی تنگ‌نظرانه در باب امنیت نیست و موضوعات امنیتی را به محور نظامی و جنگ و صلح تقلیل نمی‌دهد و از سوی دیگر مانند نظریه‌های جدید (مانند نظریه‌های انتقادی و پست مدرنیسم) فقط در پی انتقاد و چالش اندیشه‌های قدیمی نمی‌باشد (آدمی، ۱۳۹۱: ۱۴۳). در این راستا، بوزان امنیت را مفهومی «توسعه نیافته» دانسته و تلاش می‌کند یک تعریف دوباره مفهوم سازی شده از امنیت را ارائه می‌دهد. بری بوزان به عنوان بنیانگذار مکتب مطالعات امنیتی کپنهاک با انتقاد از آنچه آنرا برداشت ساده انگارانه از مفهوم امنیت می‌نامد، اظهار می‌دارد که برخلاف اعتقاد رئالیستها به کسب امنیت از طریق کسب قدرت و یا اعتقاد آرمانگرایان به تأمین امنیت از طریق صلح، اکنون نیاز به

ارائه یک دیدگاه میانه که هر دو مفهوم قدرت و صلح را در خود جای دهد به عنوان بهترین تعریف برای مفهوم امنیت ضروری می‌باشد. بوزان به واسطه طرح مباحث نوینی چون فراخ شدن دامنه مطالعات امنیتی (Walt, 1992: 213) کنش گفتاری، معمابودگی امنیت، امنیت اجتماعی، مرجع فرادولتی امنیت و بالاخره، امنیتی / غیر امنیتی دیدن، گام‌های مهمی در حوزه مطالعات راهبردی / امنیتی برداشته است.

آشنایی با تئوریه‌ها و نقد و بررسی آنها از آن حیث که زمینه مناسب برای اجرای سیاستهای کارآمدتر را فراهم می‌آورد، همیشه مورد استقبال قرار گرفته است. در اینجا به بررسی جایگاه امنیت در مکتب کپنهاگ می‌پردازیم.

جایگاه مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیتی

با عنایت به رویکردهای جدید به امنیت صاحب نظران مختلفی با نقد دیدگاه‌های کلاسیک کوشش نمودند نظریه و تعریف جدیدی را از پویش جدید منطقه گرایی ارائه دهند که قابلیت انطباق بیشتری با شرایط و تحولات پس از جنگ سرد داشته باشد. در این راستا یکی از مهم‌ترین گام‌ها در مسیر تبیین نظری مطالعات منطقه‌ای (در بعد امنیتی) از سوی نظریه پردازان مکتب کپنهاگ بویژه چهره شاخص آن بری بوزان برداشته شد. دغدغه بوزان برای تبیین جدیدی از مفهوم امنیت به دهه ۱۹۸۰ باز می‌گردد. آن هنگام که برای نخستین بار «نظریه مجموعه امنیتی کلاسیک» را در ویرایش اول کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» در سال ۱۹۸۳ مطرح نمود. البته اصطلاح مجموعه امنیتی منطقه‌ای، نخستین بار به طور مشخص در دهه شصت در آثار افرادی چون ویلیام تامس و گراید به کار رفت. این افراد ضمن به کار بردن این اصطلاح کوشیدند تعریفی از آن ارائه دهند. در تعریف آنها، مجموعه امنیتی منطقه‌ای، عبارت از مجموعه‌ای متشکل از دولت‌هایی است که حفظ امنیت هریک در گرو حفظ امنیت دیگری و تهدید امنیت یک عضو به منزله تهدید امنیت سایر اعضا تلقی می‌شود. اما این اصطلاح به طور مبسوط و بارز در نوشته‌های باری بوزان گنجانده شد و به عنوان یک مفهوم کلیدی در ادبیات روابط بین‌المللی وارد شد. در این نظریه بوزان دو گام مهم در تحلیل مفهوم امنیت برداشت: «نخست توجه به سطح تحلیل منطقه‌ای بر پایه ماهیت رابطه‌ای امنیت و درک آن به عنوان یک پدیده به هم وابسته (و نه صرفاً یک موضوع جدا از هم) و دوم ترسیم طیف کاملی از لایه‌های تحلیل» (Buzan, 1983, pp. 105-115). فروپاشی جهان دوقطبی و حاکم شدن شرایط جدید امنیتی بر سامانه بین‌المللی، بوزان را بر آن داشت تا با بازنگری در دیدگاه پیشین خود، در ویرایش دوم کتاب «مردم، دولت‌ها و هراس» در سال ۱۹۹۱ نظریه «مجموعه امنیت منطقه‌ای» را به شکلی مطرح نماید که قادر باشد تبیین بهتری از تحولات پیچیده جهان پس از

جنگ سرد ارائه دهد» (Buzan, ۱۹۹۱, chapter, ۵) بیان نظریه جدید بر این فرض استوار بود که پایان جنگ سرد سبب آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده است که ریشه در محدودیت‌های دیدگاه‌های واقع‌گرایانه و جهان‌گرایانه از ماهیت و ابعاد امنیت دارد. بدین ترتیب که مکتب واقع‌گرا با تلقی دولت به عنوان یگانه موضوع امنیت و نیز مکتب جهان‌گرا با تلقی نظام بین‌الملل به عنوان یگانه عامل امنیت از کانون تکوین حدکث‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند. بنابراین لازم است برای ارائه فهم مناسب از سرشت و سرنوشت امنیت به ساختار منطقه و ویژگی‌های کشورهای که در منطقه‌ای خاص قرار دارند و از مطالعات امنیتی مشابهی برخوردارند، توجه کرد. هرچند این رویکرد بوزان به معنی نفی کامل دیگر رهیافت‌ها نیست. چنانچه خود به این نکته اشاره می‌کند که نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای مکملی برای دیدگاه‌های نو واقع‌گرایانه و جهان‌گرایانه است. (۱۱): (Buzan and waver, ۲۰۰۳) نکته شایان توجه دیگر، رهیافت تلفیقی بوزان در تعریف نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای است که ریشه در مبانی نظری مکتب کپنهاگ دارد. «در واقع این نظریه ترکیبی از رهیافتهای مادی‌گرایانه و سازه‌گرایانه است. زمانی که ایده‌های مربوط به وضعیت سرزمینی یک کشور و نحوه توزیع قدرت مورد توجه قرار می‌گیرد، به رهیافت‌های نو واقع‌گرایانه نزدیک می‌شود و آن هنگام فرایند امنیتی شدن به عنوان برآیند تعامل بین الاذهانی کنشگران توجه می‌کند، رهیافت‌های سازه‌انگارانه در آن پر رنگ می‌شود». (Sedivy, ۲۰۰۴, p. ۴۶۱)

توجه مکتب کپنهاگ به مطالعات امنیتی دوره پسا جنگ سرد و تحولات گسترده‌ای که در حوزه امنیت رخ داده، می‌باشد. البته باری بوزان از بنیان‌گذاران این مکتب خود را وابسته به مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل می‌داند، که بر جامعه بین‌الملل، جامعه جهانی، تکثرگرایی و اهمیت نهادها و کاربرد ایده‌ها در فهم سیستم بین‌المللی تأکید دارند. بوزان معتقد است که مکتب کپنهاگ خود را برخوردار از روش‌های رئالیستی از فهم روابط بین‌الملل دانسته و پیرامون کاربرد تئوری چندبعدی و ایده جامعه بین‌المللی جهت فهم ساختار معاصر جامعه بین‌المللی و نقش قدرت‌های بزرگ کوشش می‌نماید. از جمله مفاهیم مهم این مکتب، امنیتی‌ساختن و امنیت منطقه‌ای است، که بوزان آن را مرکز ثقل علمی این مکتب می‌داند. (بیلیس و اسمیت ۱۳۸۳، ۵۷۰) مکتب کپنهاگ اصطلاحی است که بیل مک سوئیچی بر آثار و نقطه نظرات باری بوزان، الی ویور و دوویل و دیگران به کار برده است. این مکتب با توجه به اینکه کاملاً بر مطالعات امنیتی استوار گشته، جزء اولین رهیافت‌هایی است که در راستای پایه‌گذاری جایگاهی مستقل برای مطالعات امنیتی می‌باشد. به عبارتی مکتب مذکور مطالعات امنیتی را که از ویژگی دوران بعد از جنگ سرد می‌باشد از حوزه مطالعات راهبردی دوران جنگ سرد تفکیک کرده و آن را ذیل روابط بین‌الملل و مطالعات راهبردی را ذیل مطالعات امنیتی قرار داده است. این تلاش بوزان و همکارانش توجه آنان را به خارج نمودن مسائل امنیتی از دایره تنگ نظامی نشان می‌دهد. (تریف، ۱۳۸۳: ۸۳-۹۲) نظریه پردازان آن به ویژه باری بوزان در کتاب

مردم، دولت‌ها و هراس که به عنوان جامع‌ترین تحلیل نظری در مورد مفهوم امنیت در روابط بین الملل شناخته می‌شود، به بررسی علمی موضوع امنیت توجه زیادی کرده‌اند. کتاب دوم بوزان هم به نام هویت، مهاجرت و دستور العمل نوین امنیت در اروپا با برخورداری از چارچوب سازه‌انگاری و توجه به مسائل هویتی، فرهنگی و مهاجرت و نقش آنان در رابطه با امنیت، تا حد زیادی به تحولات نوظهور و چالش‌های امنیتی - اجتماعی پرداخته است. البته شخصیت‌های دیگر مانند الی ویور و دووید نیز با مقالات خود کمک شایانی را جهت درک و تحول مفهوم امنیت از منظر مکتب کپنهاگ می‌بذول داشته‌اند. (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۱۰۴) مکتب کپنهاگ بر آن است تا مسائل سنتی امنیتی را به چالش بکشد و موضوعات تازه‌ای را بر آن بیفزاید در این راستا امنیت را در ابعاد مطالعات امنیتی این مکتب را می‌توان به صورت موردی این گونه شرح داد.

مفاهیم و مسائل اصلی مطرح شده در مکتب کپنهاگ عبارتند از:

۱- امنیت مفهومی بین‌ذهنی است:

امنیت به مفهوم کلی آزادی و رهائی از ترس و احساس ایمنی از هرگونه تهدید، یکی از نیازهای اولیه و اساسی انسان‌ها از آغاز زندگی اجتماعی بوده است. ایده «امنیت انسانی» که در آن آحاد جامعه بشری، حریم خویش را از هرگونه تعرض و تهدیدی، آزاد، رها و ایمن حس کنند؛ آرمان والائی است که انسان‌ها همواره در انتظار نیل به آن هستند، به طوری که از منظر امام علی (ع) امنیت به مثابه گوارترین نعمت، مایه رفاه زندگی و یکی از اهداف ذاتی و مأموریت‌های اساسی حکومت اسلامی می‌باشد. (وائقی، ۱۳۸۰: ۱۳) از دیر باز، مفهوم امنیت به معنای اعم و از جنگ جهانی دوم به این طرف، مفهوم امنیت ملی به معنای اخص، به عنوان یکی از مفاهیم اساسی و بنیادی مورد بحث و کنکاش اندیشمندان اجتماعی و محققان علوم اجتماعی و سیاسی و به مثابه ابزار سیاسی در دست نخبگان سیاسی و نظامی دولت‌ها قرار داشته است. هر چند مفهوم امنیت مانند سایر مفاهیم اساسی و رایج در علوم انسانی نظیر صلح، عدالت و آزادی در معرض تفسیرها و تعبیرهای گوناگون بوده است، مع الوصف در مقایسه با مفاهیم دیگر، دارای ادبیاتی فقیر و عقب افتاده و مفهومی نحیف و لاغر است و فاقد معنای روشن، واضح و مورد اجماع همگان می‌باشد، به طوری که بوزان امنیت را مفهومی توسعه نیافته می‌داند که «دچار طاعون ابهام است». هاگ مک دونالد کوشید ابهام مفهوم امنیت را رفع کند، ولی در نهایت با شکست و ناکامی روبرو شد و اعلام کرد که امنیت «مفهومی نارسا است». (بوزان، ۱۳۷۸، ۱۷) آرنولد و لفرز در مقاله خود که به قول «بوزان» شاید مشهورترین اثر مکتوب در زمینه مفهوم امنیت باشد، امنیت را به مثابه «نماد مبهم» تلقی می‌کند. تعاریف لغوی مفهوم امنیت در فرهنگ‌های لغت عبارتند از: در امان بودن، آرامش و آسودگی، حفاظت در مقابل خطر (امنیت عینی و مادی)، احساس آزادی از ترس و احساس ایمنی (امنیت ذهنی و روانی) و رهایی از تردید و اعتماد به

دریافت‌های شخصی می‌باشد. (عمید، ۱۳۵۴)

بنابراین واژه «امنیت» به مفهوم رفع تهدیدات خطر، ترس و تردید و احساس ایمنی و آرامش تعریف مبهمی می‌باشد که بیشتر مناسب سطح فردی است و علاوه بر این امنیت و احساس امنیت، دو مقوله در هم تنیده، ولی جدا از هم هستند، چرا که ممکن است امنیت در واقعیت وجود داشته باشد، اما بنا به دلائلی احساس امنیت وجود نداشته باشد و یا بالعکس، احساس امنیت باشد ولیکن، امنیت واقعی وجود نداشته باشد و فرد در معرض بسیاری از تهدیدات ناشناخته باشد. «بوزان» در این باره اعتقاد دارد که: «احساس ایمنی ذهنی یا اعتماد به دانسته‌های فسرده، به هیچ روی به منزله وجود امنیت واقعی یا درستی دریافت‌های شخصی نیست، حتی اگر برای نمونه، فرد مرفه‌ی را در کشوری مرفه در نظر بگیرید، تصویر زندگی روزمره او هیچ گونه جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که امنیت در مفهوم جامع آن، به طور معقول از دایره دستیابی کامل خارج است». (بوزان، ۱۳۷۸: ۳۰)

چرا که هر یک از افراد جامعه اعم از غنی و فقیر به طور نسبی در معرض تهدیدات مختلفی از جمله تهدیدات طبیعی (مانند زلزله، قحطی، سیل)، تهدیدات فیزیکی یا جسمی (درد، صدمه و مرگ)، تهدیدات اقتصادی (سرقت یا تخریب اموال، عدم اشتغال)، تهدیدات حقوقی (زندانی شدن، فقدان آزادی بیان)، تهدیدات موقعیتی (از دست دادن شغل، تنزل رتبه)، تهدیدات اجتماعی (نبود اعتماد، فقدان تعهد، ترس از دست دادن آبرو و ارزش‌های اخلاقی) و تهدیدات فرهنگی (عدم دسترسی به دانش و معرفت، تضعیف الگوهای فکری - رفتاری) قرار می‌گیرند. (بوزان، ۱۳۷۸: ۳۳) لذا وقتی صحبت از امنیت به میان می‌آید ناخودآگاه افراد تلقی‌های متفاوتی از این مقوله ارائه می‌دهند و گاه ممکن است که علی‌رغم مطلوب بودن شاخص‌های امنیتی به نوعی شاهد احساس عدم امنیت را میان افراد باشیم. این موضوع به ماهیت دو بعدی امنیت بر می‌گردد. کارشناسان امر معتقدند که امنیت مفهومی است که دارای دو بعد ذهنی و عینی است؛ یعنی اینکه از بعد عینی، امنیت اجتماعی به معنای ایجاد شرایط و موقعیت ایمن برای افراد جامعه است و از بعد ذهنی، امنیت به معنای احساس امنیت است. در نهایت مکتب کپنهاگ امنیت را مساوی با رهایی از تهدید می‌داند و عقیده دارند امنیت در نبود مسئله دیگری به نام تهدید درک می‌شود. نکته قابل تأمل دیگر اینکه اندیشمندان مکتب فوق بر این باورند که یک سیستم امنیتی یکسان را نمی‌توان برای همه کشورها تجویز کرد. چه بسا کشورهایی تهدیدهای نظامی را در اولویت قرار دهند و کشورهایی دیگر تهدیدهای سیاسی و اقتصادی را مد نظر قرار می‌دهند. از سویی دیگر تاریخچه مناطق دنیا دارای تفاوت‌های زیادی است. به باور بوزان "از آنجا که تهدیدها از فاصله نزدیک سریع‌تر حس می‌شوند تا از فاصله دور، ناامنی اغلب با نزدیکی همراه است. اغلب دولت‌ها از همسایگان خویش بیشتر واهمه دارند، تا از قدرت‌های دور". مکتب کپنهاگ همچنین با ارائه تفسیری موسع از امنیت در

مقابل رویه های مضیق آن، به حق اقدامی ارزشمند در شناساندن دقیقتر مفهوم امنیت انجام داده است. (لینکلتر، ۱۳۸۵: ۲۱۱)

باری بوزان بنیانگذار مکتب مطالعات امنیتی کپنهاک با انتقاد از آنچه آنرا برداشت ساده انگارانه از مفهوم امنیتی می‌نامد، اظهار می‌دارد که بر خلاف اعتقاد رئالیستها به کسب امنیت از طریق کسب قدرت و یا اعتقاد آرمانگرایان به تأمین امنیت از طریق صلح، اکنون نیاز به ارائه یک دیدگاه میانه که هر دو مفهوم قدرت و صلح را در خود جای دهد به عنوان بهترین تعریف برای مفهوم امنیت ضروری می‌باشد. (بوزان، ۱۳۷۸: ۱۵-۱۶) وی ابعاد امنیت را در پنج بعد نظامی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و زیست محیطی گسترش می‌دهد. مکتب کپنهاک را می‌توان واکنشی نسبت به دیدگاه رئالیستها و لیبرالیستها نسبت به امنیت دانست. در حالیکه رئالیستها در بحث امنیت محوریت را به قدرت نظامی می‌دادند، لیبرال‌ها با خوش خیالی تأمین امنیت را در دستیابی به صلح می‌دانستند. در واقع چهارچوب تنگ و محدود دامنه امنیت در دیدگاه آنان در مکتب کپنهاک اصلاح گردیده است. بوزان بر خلاف دیدگاه رویکردهای پیشین در مورد امنیت که آن را امری عینی و واقعی تصور می‌کردند، بیان می‌دارد که امنیت مسئله‌ای است بین ذهنی که مبتنی بر تصمیم بازیگران خواهد بود. بدین ترتیب ممکن است برداشت و ادراکات امنیتی مختلف و متفاوتی از سوی بازیگران مختلف حتی در مورد موضوعی خاص، روی دهد. از سوی دیگر برداشت و ارزیابی دیگران در مورد امنیتی ساختن یک موضوع توسط یک بازیگر اهمیت می‌یابد زیرا این برداشت و ارزیابی آنها در نهایت بر نحوه تصمیم‌گیری و پاسخ‌های آنها تأثیر گذار خواهد بود. (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۱۳۶-۱۳۷)

بر همین اساس در حالیکه یک موضوع در نزد بازیگری می‌تواند به عنوان تهدیدی امنیتی قلمداد شود، همان مسئله نزد بازیگر دیگر مسئله‌ای عادی تلقی می‌شود. این مسئله «تنگنای امنیت» یا «دوراهی امنیت» نامیده می‌شود به عنوان مثال در حالیکه کشوری افزایش قدرت نظامی خود را برای مقاصد دفاعی مد نظر قرار می‌دهد، این مسئله از سوی قدرت همسایه یا رقیب به عنوان تهدید علیه امنیت ملی خود تلقی می‌شود. بوزان با انتقاد از نگاه حداقلی به مسئله امنیت در دیدگاه سنتی در مورد مطالعات مربوط به قدرت و نظامی محوری، امنیت را در ابعاد پنج گانه نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی گسترش داده است. دلایل وی برای نیاز به گسترش مفهوم امنیت به شرح ذیل است:

- افزایش سطح روابط میان کنشگران نظام بین الملل باعث تغییر و دگرگونی چهره تهدیدات گردیده و انواع دیگری از تهدیدات به جز تهدیدات نظامی ظهور یافته‌اند.

- ویژگیهای سیاسی امنیت نیز از این دلایل می‌باشد. به عنوان نمونه مفهوم امنیت موسع، باعث جلوگیری از اختلافات میان رئالیستها و آرمانگراها می‌شود زیرا از یک سو باعث مهیا شدن فضای صلح برای بازیگران طالب صلح می‌شود اما در عین حال به آنهایی که به دنبال سلطه بر دیگران

می‌باشند مجال چندانی نخواهد داد.

- سومین دلیل به ویژگی چند بعدی بودن امنیت از لحاظ فکری بر می‌گردد. در این چهارچوب مفهوم امنیت به عنوان پیوند دهنده میان تئوری و تحلیل اقدام می‌کند و تئوری روابط بین الملل، اقتصاد سیاسی بین الملل، مطالعات منطقه‌ای، مطالعات استراتژیک و سایر حوزه‌های سیاست بین الملل را به هم پیوند می‌دهد. (پیشین، ۱۴۲-۱۴۳)

با این حال برخی مانند واقع‌گرایان بوزان را متهم می‌کنند که با گستراندن ابعاد امنیت این خطر وجود خواهد داشت که دولتها در شرایط اضطراری موضوعات و اهداف امنیتی خود را به طور گسترده تعریف نمایند و از آن بهره‌برداری نمایند. در پاسخ بوزان بیان می‌دارد که بهترین راه برای جلوگیری از گسترش مفهوم امنیت آن است که مسائل را از دستور کار امنیتی خارج سازیم. در واقع راه حل وی برای تمایز میان موضوعات امنیتی و غیر امنیتی این است که برای این که موضوعی امنیتی قلمداد شود، دو معیار باید وجود داشته باشد: نخست اینکه مسئله مورد نظر باید به گونه‌ای عمل کند که حیات شهروندان جامعه را به خطر بیندازد و دوم اینکه مسئله خارج از قوانین موجود باشد بدین معنی که نتوان با استفاده از موازین قانونی آنرا کنترل یا مهار نمود (بوزان، ۱۳۷۹: ۶-۱۲) بوزان همچنین اظهار می‌دارد که طرح مکتب کپنهاک برای سیاستمداران در مواجهه با تهدیدات آن است که به جای بحث در مورد تهدیدات امنیتی به شناسایی فرآیندی توجه نمایند که در نتیجه آن تهدید امنیتی شکل می‌گیرد. بدین ترتیب که امنیت پدیده‌ای است که در بستر یک فرایند شکل می‌گیرد بدین صورت پیشنهاد بوزان برای سیاستمداران این است که به جای اینکه بیشترین تلاش و تمرکز خود را برای مقابله با آن صرف کنند، بهتر است که به شناسایی فرآیندی بپردازند که باعث به وجود آمدن تهدیدات امنیتی گردیده است. در باور بوزان از این طریق می‌توان مانع از بوجود آمدن زمینه‌های شکل‌گیری تهدیدات امنیتی گردید. (پیشین ۱۴-۱۵)

۲- دولت به عنوان مرجع امنیت:

از آنجایی که بوزان یک نو واقع‌گرای می‌باشد محور و مرجع امنیتی را دولت می‌داند. نو واقع‌گرایان عمدتاً بر مختصات ساختاری نظام بین الملل تاکید می‌کنند. در واقع سطح تحلیل را نظام بین الملل قرار می‌دهند و می‌گویند نظام بین الملل نوع و قواعد بازی را مشخص می‌کند. نو واقع‌گرایان مفهوم ساختار سیستمی را توسعه می‌دهند. در واقع این ساختار است که روابط سیاسی واحدهای متشکله را تشکل بخشیده، تحت فشار قرار می‌دهد. در واقع نو واقع‌گرایان توضیح می‌دهند که چگونه ساختارها بدون توجه به مختصاتی که به قدرت و موقعیت مربوط می‌شود، بر رفتار و نتایج تأثیر می‌گذارد. بر این اساس سیاست خارجی دولتها تحت تأثیر عوامل سیستمیک قرار دارد و مانند توپهای بیلیارد از همان قواعد هندسه تبعیت می‌کند. نو واقع‌گرایان می‌گویند وقتی سیاست بین

الملل به صورت یک نظام یا ساختار مجزا دقیقاً تعریف شود، این وضعیت سر آغازی برای نظریه پردازی روابط بین الملل و نقطه عزیمت واقع گرایی سنتی می‌شود. نو واقع گرایان بر خلاف واقع گرایان کلاسیک تمایلی به استفاده از زور از خودشان نشان نمی‌دهند. از نظر آنها تمامی دولتهای موجود در درون نظام بین الملل از لحاظ کارکردی به واسطه وجود فشارهای ساختاری، در وضعیت مشابهی به سر می‌برد همین وضعیت باعث تحمیل نظم و روشی به دولت‌ها می‌شود. همچنین یکی از حوزه‌های مورد توجه واقع گرایی جدید مسائل اقتصادی بین الملل بود. از جمله نظریه پردازان نو واقع گرایی کنت والتز و مورتون کاپلان و رابرت گیبیلین و استفان کراسنر می‌باشد، به دلیل اهمیتی که کنت والتز در نظریه پردازی نو واقع گرایی یا به عبارتی واقع گرایی ساختاری دارد. به بررسی نظریه او می‌پردازیم:

"کنت والتز"

کتاب نظریه سیاست بین الملل و انسان، دولت و جنگ از مهمترین متون نظری روابط بین الملل محسوب می‌شود. والتز بی تردید علم گراست از هر گونه قضاوت مورگنتای دربارۀ عقلانیت سیاست خارجی پرهیز می‌کند، به رغم اینکه او را اثبات گرا می‌دانند اما دقت در آراء او نشان می‌دهد که او از بسیاری از مفروضه‌های ساده انگارانه اثبات گرایی فاصله دارد و به همین دلیل برخی او را از نظر معرفت شناختی و روش شناختی ابطال گرا و یا لاکاتوشی می‌دانند. او بر آن است که میان نظریه و قانون باید تفکیک قائل شد. قانون حاکی از وجود رابطه ثابت است، اما نظریه‌ها عباراتی‌اند که قوانین را تبیین می‌کنند. در واقع والتز در صدد ارائه یک نظریه تبیینی توضیح دهنده سیاست خارجی است که بتواند به سوالهای مشخص پاسخ دهد. سوالی که بنیان نظریه او را تشکیل می‌دهد این است که چرا دولتها در نظام بین الملل به رغم تفاوتهایی که از نظر سیاسی، ایدئولوژیک دارند، رفتار مشابهی را در سیاست خارجی به نمایش می‌گذارند؟ این بر یک برداشت سیستمی از سیاست بین الملل متکی است. از نظر او ساختار سیاسی از ۳ اصل تشکیل شده است:

۱- اصل سازماندهنده

۲- تفکیک کارکردها

۳- توزیع توانمندیها

اصل سازمان دهنده در جوامع داخلی سلسله مراتبی و در نظام بین الملل آنارشی است. در نظام بین الملل به این دلیل که دغدغه اصلی تأمین امنیت است. جایی برای تفکیک کارکردها باقی نمی‌ماند و همه باید به دنبال حفظ بقا به عنوان مهمترین کارکرد خود باشند و به علت اهمیت بقا و فقدان مرجعی برای تضمین بقا در سطح بین المللی، کارکرد همه دولت‌ها تأمین بقای خود و امنیت جویی است. در نظام بین الملل توزیع توانمندیها در میان واحدها عامل تمایز آنهاست و تعیین می‌کند

که هر یک تا چه حد از توانمندی لازم برای تأمین امنیت برخوردار است. او در کتاب انسان، دولت، جنگ ۳ سطح تبیین را برای جنگ مشخص می‌کند:

۱- انسان: سرشت انسان را جنگ طلب می‌داند، عامل جنگ را انسان می‌داند.

۲- دولت: سرشت جنگ را در جنگ طلب بودن دولت‌های خاص می‌داند.

۳- ساختار انارشیک نظام بین الملل را عامل تعارض می‌داند.

البته می‌گوید بدون شناخت عامل ۱ و ۲ نمی‌توان به ساختار بین الملل شناخت پیدا کرد. (قوام،

۱۳۸۴: ۹۷)

واقع‌گرایی نو کلاسیک:

واقع‌گرایی نو کلاسیک عنوانی است که گیدئون رز به مجموعه‌ای از آثار در روابط بین الملل داده است که در تبیین سیاست خارجی و فراتر از آن در توضیح روابط بین الملل از بسیاری از بینشهای واقع‌گرایی استفاده کرده است. نو کلاسیکها برخلاف نو واقع‌گرایان تنها به عوامل سطح ساختار نظام توجه نمی‌کنند، بلکه بر آن هستند که برداشتهای ذهنی و ساختار داخلی دولت‌ها نیز حائز اهمیت اندو به نوعی بر لزوم نگاه به سطوح مختلف تحلیل تاکید دارد. نو کلاسیکها را می‌توان بر اساس تقسیم بندی جک اسنایدر در دو مقوله تهاجمی و تدافعی گنجانند.

واقع‌گرایان تهاجمی:

در واقع آنها معتقدند که آنارشی دولتها را وادار می‌کند که قدرت نسبی خود را به حداکثر رسانده زیرا امنیت و بقا در درون نظام بین الملل هیچ‌گاه قطعی نیست و دولت‌ها می‌کوشند قدرت خود را به حداکثر برسانند. در واقع این آنارشی وضعیتی هابزی است که در آن امنیت کم یاب است و دولت‌ها می‌کوشند با به حداکثر رساندن امتیازات نسبی خود به آن نائل شوند.

از اعضای شاخه واقع‌گرای تهاجمی می‌توان به فرید زکریا و جان مرشایمر اشاره کرد. فرید زکریا معتقد است که هنگامی که دولتها ثروتمند می‌شوند، قدرت نظامی خود را افزایش می‌دهند و هنگامی که تصمیم‌گیرندگان اصلی آنها تصور می‌کنند قدرت آنها از نظر نظامی افزایش یافته راهبردهای تهاجمی اتخاذ می‌کنند. در واقع از نظر نو کلاسیکهای تهاجمی قدرت دولت مهمتر از قدرت ملی است. زیرا بخشی از قدرت ملی را تشکیل می‌دهد که حکومت می‌تواند از آن برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند در واقع از نظر زکریا هر چه قدرت دولت و قدرت ملی افزایش پیدا کند، به سیاستهای خارجی توسعه طلبانه منجر می‌شود. مرشایمر معتقد است که هدف اصلی هر دو لایه آن است که سهم خود را از قدرت جهانی افزایش داده و این به معنای کسب قدرت به زبان دیگران است و به نظر او دلیل اصلی قدرت طلبی دولتها را باید در ۳ چیز جستجو کرد:

۱- ساختار آنارشیک نظام بین الملل.

۲- توانمندی‌های تهاجمی که دولتها از آن بر خوردارند.

۳- عدم اطمینان در مورد نیات و مقاصد دشمن.

او بر خلاف واقع گرایان کلاسیک، سرشت قدرت طلب و جنگ طلب بشر را مهم نمی‌داند و معتقد است این دولتهای قوی هستند که به نهادهای بین المللی شکل می‌دهند تا بتوانند سهم خود را از قدرت جهانی را حفظ کنند و دولتها باید آنچه را که واقع گرایان تنها جمعی دیکته می‌کنند، عمل کنند. (قوام، ۱۳۸۴: ۱۰۰-۱۱۲)

واقع گرایی تدافعی:

فرض آنها بر این است که آنارشی بین الملل معمولاً خوش خیم است یعنی امنیت چندان نایاب نیست و فراوان است در نتیجه دولتهایی که آنها در می‌یابند رفتاری تهاجمی نخواهند داشت و تنها در شرایطی که احساس کنند تهدیدی علیه آنها وجود دارد نسبت به آن واکنش نشان می‌دهند به نظر، تالیا فرو، واقع گرایی تدافعی مبتنی بر ۴ مفروضه است: ۱- معضله امنیت ۲- ساختار ظریف قدرت ۳- برداشتهای ذهنی رهبران ملی ۴- عرصه سیاست داخلی

از جمله نظریه پردازان واقع گرایان تدافعی جک اسنایدر و استفان والت هستند. تاکید والت بر اهمیت موازنه تهدید به جای موازنه قدرت است در واقع از نظر او تنها صرف قدرت مهم نیست سایر عوامل هم مهم هستند در واقع از نظر والت: برداشتهای دولت از یکدیگر مهم استریا، هر چه دولت تجاوزکارتر باشد، احتمال اینکه دولت‌های دیگر بر علیه او موازنه را در پیش بگیرند بیشتر است. اما در مواردی که دولت‌های ضعیف تر تصور کنند که طرف مقابل به پیروزی نزدیک می‌شود آنها سیاست همراهی با آن دولت را در پیش می‌گیرند. بنا بر این هر عملی مبتنی بر تصور و برداشتهای دولت‌ها از یکدیگر است.

از جمله انتقادات به واقع گرایان تدافعی این است که نمی‌تواند دولت‌های تجدید نظر طلب را توضیح دهد و اینکه آنچه که دولت‌ها باید از نظام بین الملل یاد بگیرند با آنچه عملاً یاد می‌گیرند در هم می‌آمیزد. (مشیر زاده، ۱۳۸۵: ۷۵)

۳- امنیت موسع در برابر امنیت مضیق:

بوزان نگاه تک بعدی و مضیق نظریات سنتی راجع به امنیت را به پنج بعد امنیت نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی توسعه می‌دهد. مطالعات سنتی امنیت بر محور نظامی به عنوان تنها گزینه در ابعاد امنیت متمرکز بوده است، لذا در این حوزه مطالعات امنیتی، نظامی محور است.

دیوید بالدوین (۱۹۸۳ م.)، هلگا هافندورف (۱۹۹۱ م.) و دیوید بالدوین (۱۹۹۵ م.) اولین نقدها را در برابر امنیت مضیق مطرح کرده‌اند. اما باری بوزان که یک نوواقع گرا است، به شکل بسیار مبسوط تر و مستدل تر نقد خود را به امنیت مضیق مطرح گردانیده. امنیت تک بعدی را به ۵ بخش

زیر گسترش داد:

۱- نظامی، ۲- سیاسی، ۳- اقتصادی، ۴- اجتماعی، ۵- زیست محیطی.

کپنهاکی‌ها معتقدند انسجام فکری در رابطه با امنیت را نه با محدود کردن امنیت به بخش نظامی، بلکه با بررسی منطقی خود امنیت باید بدست آورد. دلایلی که باری بوزان به منظور ضرورت موسع نمودن ابعاد امنیت ارائه می‌دهد:

۱- افزایش شدت در روابط بین الملل و وابستگی متقابل، تغییر چهره تهدیدات و آسیب پذیری‌ها موجب کم‌رنگ شدن تهدیدات نظامی شده و منجر به آشکار شدن سایر تهدیدات گردیده است.

۲- ویژگی‌های سیاسی امنیت. ضمن آنکه مهاجمان و متجاوزان را از افرادی که واقعاً به دنبال حفاظت از خود هستند، جدا می‌سازد. ضمن آنکه بهره برداری ناثواب از امنیت و تبعات آن موسع نمودن آن را ضرور ساخته است.

۳- مفهوم امنیت راهی برای پیوند تئوری و تحلیل در مطالعات بین المللی است. همچنین امنیت یک ایده سازمان دهنده در مطالعات بین الملل در بسیاری از عرصه‌ها و موضوعات است.

با این حال مکتب کپنهاک مانند گذشته امنیت نظامی را یکی از مهمترین ابعاد امنیت می‌داند و معتقد است امنیت نظامی دارای تأثیر بسیار زیادی بر ابعاد سه گانه دولت یعنی ایده، نهادها و پایگاه مادی آن می‌باشد. (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۱۰۷)

۴- غیر امنیتی کردن موضوعات:

از جمله مفاهیم کلیدی در مکتب کپنهاک می‌باشد که همانطور که اشاره گردید منظور آن است که تلاش شود تا از امنیتی کردن بیش از حد موضوعات و گنجانیدن آنها در دستور کار امنیتی پرهیز شود. مفهوم امنیتی ساختن یکی از مباحث بسیار مهم در مکتب کپنهاک می‌باشد و تعریف امنیت به عنوان کنش کلامی گرانگاه «این بحث است. ویور در همین خصوص اظهار می‌دارد: «امنیت به عنوان عمل بهتر فهمیده می‌شود، تا به عنوان کنش کلامی در نظر گرفته شود». بوزان و دووولد نیز تأکید دارند که امنیت عملی است که سیاست را به آن سوی قوانین تثبیت شده بازی می‌برد و در جای آنها دیگر اظهار می‌کنند: «کنش، خود ارجاعی می‌باشد زیرا این کنش است که یک موضوع را به موضوع امنیتی تبدیل می‌سازد» برای اینکه یک کنش کلامی امنیتی موفقیت آمیز، یک کنش کلامی دیگر را تشریح می‌کند. در مجموع کنش کلامی موفق ترکیبی از زبان و جامعه است، این کنش کلامی مورد توجه مکتب تفسیری نیز می‌باشد و به نظر می‌رسد بوزان و همکارانش در خصوص امنیتی ساختن تحت تأثیر این مکتب قرار دارند. امنیتی ساختن به فرآیندی گفته می‌شود که منجر به قرار دادن برخی موضوعات در چارچوب امنیت می‌گردد، در حالی که قبلاً در این حوزه، قرار نداشته است. (نصری، ۱۳۸۴: ۵۹-۸۹)

باری بوزان و الی ویور، امنیتی ساختن را در سطح تحلیل خود به فرد یا گروه و دولت نسبت می‌دهند و آن را عملی اجتماعی که خود ربط وثیقی با هویت آن اجتماع دارد، می‌دانند. اما مک سوئینی در قبال موضوع امنیتی شدن، نقش تحلیل امنیتی و نقش روندها و همچنین جداسازی نقش تحلیل مشارکت در روندهای امنیتی ساختن را به خوبی مشخص نمی‌سازد. در چارچوب مفهوم امنیتی ساختن دو شرطی که می‌تواند موضوعی را امنیتی سازد عبارت است از گفتمان امنیتی ساز و شکستن قوانین و رویه‌های موجود گفتمان امنیتی ساز که خود شامل کنشگران امنیت ساز و کنشگران کارآمد می‌شود. کنشگران امنیت ساز، فرد یا گروهی هستند که موضوعات را با اظهار این مسأله که چیزی از لحاظ وجودی در معرض تهدید است، امنیتی می‌سازند، کنشگران کارآمد صرفاً دارای تأثیر بر تصمیمات در حوزه امنیت می‌باشند. از سوی دیگر کنشگر امنیت ساز تنها مرجع امنیتی ساختن یک موضوع می‌باشد و کنش کلامی نیز همین جا معنا می‌یابد و کنشگر کارآمد مانند یک مؤسسه مطالعاتی ایده پرداز در مسائل امنیتی است. دو شاخصه کنشگر امنیتی ساز و کارآمد با کنش کلامی طبق چارچوب مکتب کپنهاگ مسأله ای که قابل کشف به طور عینی نیست بلکه آن موضوع امنیتی در روندها و رویه‌ها ساخته می‌شود. اگر بازیگری، خواه دولت یا فرد، مسأله ای را امنیتی اعلام کنند اولین مرحله از آن انجام شده است ولی این اعلام خود به خود موضوعی را امنیتی نمی‌سازد و آن موضوع اگر در آستانه امنیتی شدن قرار گیرد، بایستی از مرز رویه‌ها، قواعد، مقررات و قوانین مربوط به کشور مورد نظر تخطی و عبور نماید. در خصوص امنیتی ساختن، تیری بالزاک در مقاله‌ای تحت عنوان «سه وجه امنیتی ساختن»، معتقد است که امنیتی ساختن به کارگزار سیاسی، مخاطبان و متن بستگی دارد و تئوری امنیتی ساختن یعنی طرز بیان رویه‌های امنیتی تهدیدآمیز امور خاص یک دولت. بالزاک امنیتی ساختن مؤثر را به عنوان مخاطب محور، وابسته به متن و انباشته از قدرت می‌داند. او امنیتی ساختن را طبق نظر مکتب کپنهاگ در رابطه با کنش کلامی و تحلیل امنیت را یک رویه معمول و مرسوم می‌داند ولی او معتقد است که امنیتی ساختن برای فهم بهتر بایستی به عنوان یک کنش عمل گرایانه (پراگماتیک) در نظر گرفته شود. تیری بالزاک امنیتی ساختن را وابسته به ادبیات تئوری کنش کلامی مانند شیوه زبان می‌داند که خود وابسته به ادبیات یک شخص مشخص است. یکی دیگر از شرایط امنیتی ساختن از نظر بالزاک که برای طرز بیان امنیت به کار می‌رود ابزارهای اساسی و تفسیر موقعیت بازیگر امنیتی ساز و بستر مناسب برای شناسایی سوژه تهدید می‌باشد. او بازیگر امنیتی ساز را وابسته به دو نوع حمایت می‌داند. یکی رسمی و دیگری اخلاقی. بُعد اخلاقی آن یک بعد نهادی و سیاست گذاری است که این به خودی خود کافی نیست و بُعد رسمی مانند تصمیم یک نهاد سیاست گذاری می‌باشد. در مورد کارگزار نیز مطالعه امنیتی ساختن رویه‌های مرتبط با یک بازیگر امنیتی ساز را روشن می‌کند که مخاطب را تحت ارائه تفسیر خود قرار داده و با تشویق و رقابت‌های زبانی جایگاه خود را در مرکز تحلیل گفتمان جای می‌دهد. هر چند که

فهم کارگزار در امنیتی ساختن روند پیچیده‌ای دارد ولی بالزاک معتقد است: «امنیتی ساختن را بایستی به عنوان یک راهبرد یا عمل پراگماتیک شناخت». همان طور که مکتب کپنهاگ امنیتی ساختن را به عنوان قواعد ساختی و کنش کلامی می‌داند، رویکرد عمل‌گرایانه بالزاک امنیتی ساختن را مربوط به شکل و ظاهر شرایط می‌داند یعنی امنیتی ساختن بستگی به سه فاکتور، مخاطب، متن و بازیگر یا کارگزار امنیتی ساز دارد.

در مجموع می‌توان چند نتیجه از بحث امنیتی ساختن گرفت. نخست آن که امنیتی ساختن یک گزینه سیاسی است. دوم آن که، امنیت پدیده‌ای قابل کشف نمی‌باشد بلکه ساخته می‌شود و سوم آن که امنیتی ساختن حاکی از نوعی ضرورت یا انتخاب جهت دار حل مسأله است و چهارم آن که امنیتی ساختن با مفهوم امنیت ایجابی، متفاوت است.

۵- امنیت ملی به عنوان مرکز ثقل امنیت:

مکتب کپنهاگ امنیت را در سطوح امنیت فردی، امنیت اجتماعی، امنیت ملی، امنیتی منطقه‌ای و امنیت بین‌المللی تقسیم می‌نماید. اما اعلام می‌دارد که مرکز ثقل مطالعات امنیتی از دید این مکتب مطالعه امنیت ملی می‌باشد. بامنیت ملی به الزاماتی اشاره می‌کند که بقای دولت ملی را از طریق بکارگیری قدرت اقتصادی، ارتش و توان سیاسی و استفاده از ابزار دیپلماسی حفظ نماید. «امنیت ملی» یک مفهوم غربی و خصوصاً آمریکایی است که در سالهای پس از ۱۹۴۵ رواج یافت.

در مورد امنیت ملی تعاریف مختلفی ارائه شده است. این مفهوم مانند دیگر مفاهیم علوم انسانی، دارای تعریفی واحد و مقبول تمامی یا حداقل بیشتر صاحب نظران نمی‌باشد. ریشه این عدم اتفاق نظر نیز به تلاش افراد، گروه‌ها و کشورها در تلقی و برداشت متفاوت آنها از این واژه باز می‌گردد. بر همین اساس، مثلاً آرنولد و لفرز می‌گویند: «امنیت ملی نماد ابهام آمیزی است که اصلاً ممکن نیست دارای معنای دقیق باشد.» ابرت ماندل می‌گوید: امنیت ملی شامل تعقیب روانی و مادی ایمنی است و اصولاً جزء مسئولیت‌های حکومت‌های ملی است، تا از تهدیدات مستقیم ناشی از خارج، نسبت به بقای رژیم‌ها، نظام شهروندی و شیوه زندگی شهروندان خود ممانعت به عمل آورند. (ماندل ۱۳۸۴: ۲۳-۲۹) والتر لیپمن در مورد امنیت ملی چنین گفته است: یک ملت زمانی امن است که در صورت اجتناب از جنگ، در معرض قربانی کردن ارزش‌های خود نباشد و در صورت ورود به جنگ بتواند با پیروزی در جنگ، ارزش‌های خود را پاس بدارد. (نصری، ۱۳۸۱: ۱۲-۲۳)

امنیت ملی در دو گفتمان سلبی و ایجابی بیان شده است. امنیت ملی در گفتمان سلبی به پاسداری از سرزمین، حاکمیت و مردم در مقابل خطرات و تهدیدات دشمنان کشور معطوف است و گفتمان ایجابی ضمن حفظ منافع ملی به دنبال کسب فرصت‌ها برای توسعه و پیشرفت می‌باشد. (نویدینا، ۱۳۸۸: ۱۲)

بوزان و سایر اعضای مکتب کپنهاگ، امنیت ملی را مرکز ثقل امنیت می‌دانند. ویور معتقد است که مفهوم امنیت در سطح دولت شکل می‌گیرد چرا که به دلیل ساخت سیاسی دولت‌ها و سیستم بین المللی، مهم‌ترین زیستگاه کشورها تلقی می‌شود. در واقع، ارتباط سیاسی میان دولت‌ها و سیستم مزبور آن قدر نزدیک می‌باشد که بحث مستقل حول آنها در معرفی اشتباهات اساسی، قرار می‌گیرد. پس این مکتب با توجه به دولت محوری بُعد امنیت ملی را مهم‌ترین ابعاد شناخت امنیتی خود در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای، دولتی و اجتماعی ذکر می‌کند.

۶- وابستگی متقابل امنیتی:

با وجود آناژشی در نظام بین‌الملل دولت‌ها دریافته‌اند که امنیت ملی همه کشورها در ارتباط با تأمین امنیت دیگران خواهد بود بنابراین سعی دارند که امنیت بازیگران را به رسمیت بشناسند. در واقع پس از فروپاشی نظام دو قطبی این مکتب کپنهاگ بود که «تحلیل منطقه‌ای امنیت» را به عنوان روشی مناسب و بین‌تحلیل می‌گرایانه و تحلیل بین‌الملل گرایانه، به شمار آورد. (یونسیان، ۱۳۸۴: ۵۷) از نظر این مکتب امنیت منطقه‌ای یک نظام امنیتی است که کشورهای واقع در آن اولاً دغدغه امنیتی مشابهی دارند. ثانیاً از نظر تاریخی، جغرافیایی و فرهنگی دارای خطرات یا سرنوشت نسبتاً مشترکی می‌باشند و واحدهای تشکیل دهنده آن بر حسب نگرانی‌ها و درک و برداشت یکسان از تهدیدات، به منظور ایجاد و حفظ خود تن به قواعد و سازوکارهای مشخص می‌دهند. البته امنیت کپنهاگ با شباهتی کم و بیش یکسان به سازه‌انگاران معتقدند، که بایستی منطقه را این گونه تعریف کرد: «صرف وجود اندرکنش برای ایجاد یک سیستم منطقه‌ای کفایت نمی‌کند و عامل ذهنی یعنی تصور بازیگران منطقه از اینکه در یک سیستم منطقه‌ای قرار گرفته‌اند حائز اهمیت است.» (عسگری، ۱۳۸۲: ۵-۱۱) این تعریف منطقه از منظر کپنهاگ خود به عنوان ذهنی و سایر عوامل دیگر مانند فرهنگ، تاریخ، هویت و سرنوشت مشترک اشاره می‌کند که ربط وثیقی به امنیت و در کل امنیت منطقه‌ای دارد. باری بوزان نظریه پردازی حول امنیت منطقه‌ای را دستمایه مطالعات خویش قرار داده و معتقد است که بررسی ملاحظات امنیتی کشوری در چارچوب ملی یا سطح جهانی به تنهایی نارسا است چرا که از یک سو دولت‌ها در خلاء زندگی نمی‌کنند و با محیط خود در تعاملی هستند و از سوی دیگر این منطق که امنیت هریک از دولت‌ها به امنیت همه مربوط می‌شود، پس هیچ چیز را نمی‌توان بدون درک همه چیز فهمید. او برای دست‌یابی به تحلیلی واقعی از امنیت منطقه‌ای به روابط مبتنی بر قدرت، الگوی دوستی و دشمنی با دولت‌ها را افزود و تئوری مجموعه‌های امنیتی را مطرح کرد. در این نظریه دولت‌ها مهم‌ترین واحد تحلیل به شمار می‌آیند و بر بخش‌های نظامی و سیاسی به مثابه حوزه اصلی روابط امنیتی تأکید می‌شود. سیستم‌های منطقه‌ای و چارچوب برخورد با آنها از نظر امنیتی مورد توجه قرار می‌گیرد و استقلال نسبی روابط امنیتی منطقه‌ای مشخص می‌شود.

بالاخره از دیدگاه باری بوزان به سه دلیل، تحلیل امنیت منطقه‌ای در یک محیط امنیتی چند بخشی نیازمند رویکرد چند وجهی خواهد بود: نخست، در هم تنیدگی طبیعی بخش‌های مختلف (سیاسی، نظامی، زیست محیطی، اجتماعی و اقتصادی). دوم، تمایل سیاست‌سازان به ارتباط موضوعات مختلف به یکدیگر در یک تصویر و سوم اینکه نهادهای امنیتی در یک منطقه می‌کوشند موضوعات و مسائل را در چارچوب ژئوپلیتیک خود مورد بررسی و ارزیابی قرار دهند. در همین راستا بیومولر در سال ۲۰۰۵ در مقاله‌ای تحت عنوان: «الگوهای امنیتی برای مناطق» همسو با نظرات مکتب کپنهاگ، معتقد است که برای ایجاد الگوهای امنیتی مختص به هر منطقه بایستی نیازمندی آن منطقه را به نیروی نظامی و سیاست نظامی خارجی به حداقل رساند و نوعی مشروعیت دو طرفه بین مردم و دولت با توجه به هویت‌ها، تاریخ و فرهنگ و الگوهای حکم بر منطقه برقرار نمود. لذا به طور خلاصه باری بوزان نظر خود در خصوص «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» را مطرح کرد و بعدها بوزان اولی ویور در سال ۲۰۰۳، این نظریه را جرح و تعدیل کرده و چارچوبی برای تحلیل ساختار امنیت بین‌الملل در دوران پساجنگ سرد ارائه دادند. مجموعه امنیتی منطقه‌ای عبارت از: «تعدادی از واحدهایی است که فرایندهای عمده امنیتی‌شدن و غیرامنیتی‌شدن، یا هر دوی آنها، طوری با مسائل امنیتی‌شان پیوند خورده است که این واحدها نمی‌توانند مسائل امنیتی خود را بدون توجه به دیگر واحدهای منطقه تجزیه و تحلیل یا حل‌وفصل نمایند.» (Buzan, ۲۰۰۳, ۱۴۱) مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای عمدتاً به وسیله الگوهای دوستی و دشمنی شکل می‌گیرد. این الگوها از لحاظ اجتماعی مبتنی بر عوامل تاریخی و فرهنگ‌های مشترک منطقه می‌باشند. (Buzan and Waver ۲۰۰۳, ۴۱) الگوهای دوستی و دشمنی در منطقه بر منظومه امنیتی یک منطقه تأثیر می‌گذارد و براساس وابستگی متقابل امنیتی بین «خودی‌ها و دیگران» طیف‌های مختلفی ممکن است به وجود آید. در انتهای منفی این طیف (یعنی زمانی که وابستگی متقابل امنیتی واحدها در کمترین حد آن باشد) «منازعه» شکل خواهد گرفت. در انتهای مثبت آن (بالاترین درجه از وابستگی متقابل امنیتی) نیز «جامعه امنیتی» پدیدار خواهد شد.

۷- معمای امنیت:

باری بوزان به عنوان یکی از نمایندگان فکری مکتب کپنهاگ دو نوع معمای امنیتی را مطرح می‌کند: معمای دفاع-امنیت، و معمای قدرت -امنیت. معمای دفاع-امنیت ناشی از هراس از جنگ به دلیل ماهیت امکانات نظامی و تهدید سلاح‌ها است و جنبه تخریبی دارد و معمای قدرت -امنیت به هراس از شکست بر اثر استفاده احتمالی دیگران از امکانات نظامی بر می‌گردد. معمای دفاع -امنیت از میزان توسعه یافتگی امکانات نظامی دولت‌ها و پویایی روابط بین آنها ناشی می‌شود. توسعه امکانات نظامی پیرو یک منطقی فنی و علمی است که دائماً رو به افزایش است. امنیت و دفاع از چند

جهت علیه یکدیگر حرکت می‌کنند: اول آنکه هزینه‌های دفاع باعث کاهش توجه به سایر تهدیدات امنیتی می‌شوند و دوم به خاطر اینکه خطر دفاع از تهدیدات بیشتر باشد. افزایش میزان هزینه‌ها در امور دفاعی طبق قاعده کمیابی منابع، منجر به کاهش سرمایه‌گذاری در سایر بخش‌ها می‌شود و در نهایت مسائل امنیتی را در این بخش‌ها افزایش می‌دهد. بدین ترتیب با کم توجهی به موضوعاتی اساسی مانند موضوعات اقتصادی، سیاسی و زیست محیطی، توانایی رقابت با دیگران در این حوزه‌ها کاهش می‌یابد و خطر اضمحلال رژیم افزایش می‌دهد. معمای دفاعی با مفهوم خود تخریبی تشدید می‌شود. این مسئله که بیشتر در چارچوب سلاح‌های هسته‌ای نمود می‌یابد، ناظر بر این واقعیت است که تجهیزات و فناوری‌های نظامی در عین حالی که می‌تواند باعث افزایش امنیت شود، در همان حال می‌تواند به بروز ناامنی و حتی تهدید علیه بقای یک دولت بینجامد. بازدارندگی اتمی به عنوان آشکارترین نمونه معمای دفاع ناشی از خطر به عنوان یک سیاست کلی دفاعی ارزیابی می‌گردد. از آنجا که تحولات فناورانه باعث شده قدرت تسلیحات تهاجمی از قدرت تسلیحات تدافعی بیشتر باشد، تناقض جدی میان دفاع و امنیت بر اثر بازدارندگی اتمی ایجاد می‌شود. تهدید تخریب عمومی این گونه سلاح‌ها و روابطی که این گونه سلاح‌ها ایجاد می‌کنند بیشتر از آنکه به امنیت کمک کنند، باعث دور شدن از امنیت می‌شوند. بوزان در تبیین معمای قدرت - امنیت دو نوع کشمکش قدرت و کشمکش امنیت را عامل ایجاد معمای قدرت - امنیت می‌داند. کشمکش قدرت به رقابت و خصومت مستقیم و آگاهانه دولت‌ها به عنوان منبع اصلی درگیری‌ها اشاره دارد. در اینجا بازیگران یا دولت‌ها در بهترین حالت، فرصت طلب و در بدترین حالت، ستیزه جو هستند و ریشه این گونه رفتارها، به عواملی چون ویژگی‌های سیاست داخلی دولت‌ها، الگوهای توزیع قدرت و شخصیت رهبران برمی‌گردد. در کشمکش امنیت، دولت‌ها به عنوان بازیگرانی خودخواه تلقی می‌شوند که طبق قاعده بازی با حاصل جمع صفر در پی کسب امنیت به وسیله افزایش قدرت نسبی هستند. در این شرایط عواملی مانند مسابقه تسلیحاتی، برداشتهای متعارض و سوء تفاهم‌ها به ناامنی می‌انجامد. بوزان در بحث انگیزه‌های بازیگران و رابطه آن با ایجاد معمای قدرت - امنیت، به دولت‌های طرفدار حفظ وضع موجود و دولت‌های تجدید نظر طلب می‌پردازد. گروه نخست به دنبال امنیت و گروه دوم در پی افزایش قدرت به نیروی نظامی روی می‌آورند و معمای قدرت - امنیت را به وجود می‌آورند. دو معمای دفاع - امنیت و قدرت - امنیت به این واقعیت می‌پردازند که دفاع و قدرت به عنوان عوامل تأمین امنیت در درون خود پرورش دهنده ناامنی هم می‌باشند و افزایش قدرت و امکانات دفاعی در مواردی نتایج معکوسی را نیز به دنبال خواهند داشت.

باید گفت که نظریه واقع گرایی به عنوان یکی از قدیمی‌ترین رهیافت‌ها به مطالعات روابط بین الملل، همچنان از نفوذ و اعتبار زیادی در مطالعه روندهای گوناگون بین المللی از جمله مسائل امنیتی برخوردار است. مفروضاتی چون سیاست قدرت، خودیاری، دولت محوری، نقش اساسی منافع ملی

دولت‌ها در تعیین سیاست خارجی و رفتار بین‌المللی آن‌ها، مفروضاتی هستند که به رغم انتقاداتی که از طرف سایر نظریات روابط بین‌الملل متوجه واقع‌گرایی است و با وجود تحولات ژرفی که در کمیت و کیفیت روابط بین‌الملل حادث شده همچنان از قابلیت بالایی برای درک و تبیین واقعیات بین‌المللی برخوردارند. مفاهیمی چون دولت محوری، اهمیت افزون‌تر مسائل نظامی و رقابت دولت‌ها بر اساس قاعده حاصل جمع جبری صفر، که مورد تأکید مکتب کپنهاگ است از جمله مواردی به شمار می‌روند که در پیوند نزدیک با مفاهیم و مفروضات واقع‌گرایانه می‌باشند. با این وجود شاخص‌های امنیت به طور مبسوط از جانب مکتب کپنهاگ طرح و تشریح شده‌اند که فراتر از چشم اندازهای واقع‌گرایانه می‌روند و از این منظر می‌توانند در ترکیب با عناصر نظریه واقع‌گرایی چارچوب محکم‌تری را برای مطالعه روابط بین‌الملل فراهم آورند. مواردی چون بسط ابعاد امنیت از بعد امنیت نظامی به سایر بخش‌ها، از جمله بخش‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی و توجه به ابعاد بنیادینی امنیت در زمره موارد خاص مورد توجه صاحب‌نظران مکتب کپنهاگ به شمار می‌روند. (هشترودی، ۱۳۸۹: ۱۸)

مهم‌ترین مباحث و نوآوری‌های مکتب کپنهاگ مفهوم امنیتی شدن و غیر امنیتی شدن:

مهم‌ترین بحث مکتب کپنهاگ نظریه‌ی امنیتی ساختن می‌باشد که بیشتر بر پایه معرفت‌شناسی سازه‌انگاری و واقع‌گرایانه قرار گرفته است. امنیتی ساختن به معنای خروج پدیده‌ها از حوزه «سیاست عادی» یا «سیاست‌های عمومی» و وارد کردن آنها به حوزه‌ی امنیتی است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۵: ۴۹۱). ویور و بوزان بر اساس نظریه‌ی امنیتی ساختن امنیت را نوعی «اقدام گفتاری» می‌دانند. این مساله از آنجا ناشی می‌شود که مکتب کپنهاگ زبان را «کارکردی» می‌داند و از این رو معتقد است که با بیان واژه‌ی امنیت، وضعیت سابق تغییر می‌کند. بر همین اساس، ویور نتیجه می‌گیرد که امنیت به عنوان نشانه‌ای که به چیز واقعی اشاره دارد نیست، بلکه بیان، خود نوعی اقدام و عمل است. به بیان واضح‌تر، آنچه برای امنیت مهم و سرنوشت‌ساز قلمداد می‌شود همان چیزی است که زبان می‌سازد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۵: ۴۹۳). در نهایت، امنیت نه پدیده‌ای عینی و مربوط به خارج بلکه نتیجه‌ی فرایند اجتماعی خاص می‌باشد (۱۴-۵۱۳: Williams, ۲۰۰۳). با رد عینی بودن مقوله‌ی امنیت، نظریه‌ی امنیتی ساختن امنیت را موضوعی «بینادینی» و «خودمصادقی» می‌داند. موضوع بینادینی به این مهم اشاره دارد که امنیت میان ارتباط بازیگر امنیتی ساز و مخاطب او ساخته می‌شود (۸-۱۷۶: Balzacq, ۲۰۰۵). فرایند امنیتی ساختن در مکتب کپنهاگ شامل سه مرحله است: (۱) شناسایی تهدیدات اساسی؛ (۲) اقدام اضطراری و فوری؛ و (۳) ایجاد تأثیر بر روابط بین‌واحد (شامل رویه‌های بوروکراتیک بنا شده) به وسیله نقض قوانین. امنیتی ساختن نیازمند: درک از

تهدید اصلی؛ توانایی و قدرت معلق کردن قوانین وضع شده برای پاسخ به تهدیدات؛ و توانایی متقاعد کردن دیگران از احساس خطر و نیاز به نقض قوانین برای بقاست (۲۰۱۳: Javan Shahraki, ۶۶-۶۵). (۶۶-۶۵) از نظر مکتب کپنهاگ، مفهوم امنیت تابع روش تفسیری است و معنی آن در کارکرد آن نهفته است و چیزی نیست که بتوان آن را از لحاظ تحلیلی یا فلسفی بر اساس آنچه که باید بهترین باشد، تعریف کرد. بدین ترتیب، مفهوم امنیت را بر اساس روش هنجاری نیز نمی‌توان توصیف نمود. از سوی دیگر، مکتب کپنهاگ این گزاره را «که هر چه امنیت بیشتر باشد، بهتر است» نمی‌پذیرد و معتقد است که اساساً امنیت را باید به صورت منفی نگرست و به عنوان شکستی در برخورد با مسائل در حوزه «سیاست عادی» تلقی کرد. بنابراین، در حالت مطلوب سیاست باید بتواند طبق «روال عادی» و بدون بالا بردن غیر معمول تهدیدات خاص در حد و حدود ضرورت‌ها و استثناءها، به مدیریت و کنترل پدیده‌ها و موضوعات بپردازد (عبدالله خانی، ۱۳۸۵: ۴۹۷). از نگاه این مکتب، موفقیت در امنیتی ساختن هر پدیده به کاربرد موفقیت آمیز قواعد سازنده‌ی اقدام گفتاری بستگی دارد. این مساله در درجه اول منوط به وضعیت بازیگر امنیتی ساز است. در این راستا، نظریه‌ی امنیتی ساختن معتقد است که امنیتی ساختن هر پدیده شامل سه جزء است: بازیگر امنیتی ساز، پدیده‌ی امنیتی و مخاطب. در این چارچوب، موفقیت به دو عامل «زبانی - دستوری» (داخلی) و «زمینه‌ای - اجتماعی» (خارجی) بستگی دارد (عبدالله خانی، ۱۳۸۵: ۴۹۸). عامل دیگر در موفقیت امنیتی ساختن پرهیز از قرار دادن همه نوع اقدام گفتاری به عنوان پدیده‌ی امنیتی است. بنابراین، باید پدیده‌ها یا موضوعاتی را امنیتی ساخت که قرار دادن آن در چارچوب مفهوم «تهدیدات وجودی» امکان پذیر باشد و به بیان دیگر، شایستگی انتساب به چنین مفهومی را داشته باشد. بر این اساس، هر مساله‌ای قابلیت امنیتی شدن را دارد به شرطی که بتوان آن را به نقطه‌ای رساند که به عنوان تهدید وجودی پذیرفته گردد. در همین خصوص، ویور معتقد است که در سنت کلاسیک امنیت ملی بر بقای دولت تمرکز می‌شود و در نظریه امنیتی شدن نیز تمرکز روی بقاست؛ لذا بقاء مترادف با تهدیدات وجودی و به بیان دیگر، وضعیت‌های مربوط به حداکثر خطر در نظر گرفته می‌شود. از نظر ویور، هر بخشی (نه فقط بخش نظامی) می‌تواند در هر زمان مهم‌ترین کانون نگرانی‌ها در مورد تهدیدات، آسیب پذیری‌ها و دفاع باشد. در چنین حالتی منطق امنیت را می‌توان بدون از دست دادن خاص بودن مفهوم آن بسط داد. سازوکاری که این توسعه را می‌پذیرد و امکان پذیر می‌سازد عبارتست از شناخت امنیت با منطق تهدیدات وجودی و در نهایت، ضرورت اضطرار (۱۹۹۵: ۲۹-۵۱) (Waver, ۱۹۹۵). در مجموع، مکتب کپنهاگ امنیتی شدن موفق را در سه عامل خلاصه می‌نماید؛ اول، انطباق پدیده با تهدید وجودی؛ دوم، ضرورت اقدام اضطراری در خصوص برخورد با آن پدیده و به بیان دیگر، فوریت داشتن مواجهه با آن پدیده و در نهایت، تأثیر بر روابط میان واحدها (عبدالله خانی، ۱۳۸۵: ۶-۴۹۵).

سرانجام، مکتب کپنهاگ در پاسخ به این سؤال چه کسی پدیده را امنیتی می‌کند، معتقد است که هر کسی می‌تواند هر پدیده را امنیتی نماید. مثلاً مطبوعات یا رهبران گروه‌های سیاسی. این نوعی برداشتی واقع‌گرایانه است. اینکه هر بازیگری که حداقل شرایط امنیتی ساختن را داشته باشد می‌تواند پدیده‌ای را امنیتی نماید، می‌تواند ما را به این نتیجه برساند که احتمال ناکامی در امنیتی ساختن و امکان امنیتی شدن پدیده‌هایی که به شرایط اضطرار نرسیده و همچنین امکان پایان نیافتن وضعیت امنیتی شده یک پدیده همواره وجود دارد. زیرا بازیگران امنیتی ساز متفاوت با جایگاه‌ها و موقعیتهای متفاوت، دارای علایق، منافع و ارزش‌های متفاوت بوده و از این رو ناامنی بر اثر امنیتی ساختن‌های خودخواهانه همواره تهدیدی جدی برای منافع می‌باشد (عبدالله خانی، ۱۳۸۵: ۴۹۷). با توجه به نظریه امنیتی ساختن، از مهم‌ترین دستاوردهای نظری مکتب کپنهاگ را باید ارائه نظریه «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» از سوی بری بوزان دانست که با توجه به ناکارآمدی رویکردهای سنتی و عدم توجه به شناخت شناسی مفهوم امنیت در ساخت تازه نظام بین الملل، رویکرد جدیدی را در حوزه مطالعات امنیتی ارائه نمود (دادا اندیش و کوزه گر کالجی، ۱۳۸۹: ۷۵).

مجموعه امنیت منطقه‌ای

بوزان برای نخستین بار «نظریه مجموعه امنیتی کلاسیک» را در ویرایش اول کتاب خود در سال ۱۹۸۳ «مردم، دولت‌ها و هراس» مطرح نمود. وی در این تحلیل دو گام مهم برداشت: نخست، توجه به سطح تحلیل منطقه‌ای بر پایه‌ی ماهیت رابطه‌ی امنیت و درک آن به عنوان پدیده‌ای به هم وابسته (و نه صرفاً یک موضوع جدا از هم) و دوم، ترسیم طیف کاملی از لایه‌های تحلیل (Buzan, ۱۹۸۳: ۱۱۵) به موازات طرح این نظریه، کاربرد آن برای تبیین تحولات امنیتی مناطق مختلف جهان نیز آغاز شد که نخستین بار از سوی بری بوزان برای تحلیل مسائل جنوب آسیا و خاورمیانه مورد استفاده قرار گرفت. فروپاشی جهان دو قطبی و حاکم شدن شرایط جدید امنیتی بر سامانه بین المللی بوزان را بر آن داشت تا با بازنگری در دیدگاه پیشین خود، در ویرایش دوم کتاب «مردم، دولت‌ها، هراس» نظریه «مجموعه امنیت منطقه‌ای» را مطرح نماید که قادر باشد تبیین بهتری از تحولات پیچیده‌ی جهان پس از جنگ سرد ارائه دهد. این نظریه در واقع چهارچوبی مفهومی است که دربرگیرنده ساختارهای جدید امنیت بین المللی یعنی مناطق است و شامل مدلی از امنیت منطقه‌ای می‌شود که بر اساس آن می‌توان امکان تحلیل، تبیین و تا حدی پیش بینی تحولات درون هر منطقه را ایجاد کرد. در واقع، نظریه‌ی مجموعه‌ی امنیتی ترکیبی از رهیافت‌های «مادی گرایانه» و «سازه انگارانه» است؛ زمانی که ایده‌های مربوط به وضعیت سرزمینی یک کشور و نحوه توزیع قدرت مورد توجه قرار می‌گیرد رهیافت‌های نواقح گرایانه نزدیک می‌شود و آن هنگام که به

فرایند امنیتی شدن به عنوان برآیند تعامل بین الادهانی کنشگران توجه دارد، رهیافت‌های سازه انگارانه پرنرنگ می‌شود (Sedivy, ۲۰۰۴: ۴۶۱). بنیان نظریه‌ی جدید بر این فرض استوار بود که پایان جنگ سرد سبب آغاز ناامنی‌های بسیار گسترده‌ای شده است که ریشه در محدودیت‌های دیدگاه «واقع گرایانه» و «جهان گرایانه» از ماهیت و ابعاد امنیت دارد. بدین ترتیب که مکتب واقع گرا با تلقی دولت به عنوان یگانه موضوع امنیت و نیز مکتب جهان گرا با تلقی نظام بین الملل به عنوان یگانه عامل امنیت از کانون تکوین حرکت‌های اصلی منطقه غفلت کرده‌اند. بنابراین، لازم است برای ارائه فهم مناسب از سرشت و سرنوشت امنیت به ساختار منطقه‌ای و ویژگی‌های کشورهایی که در منطقه‌ای خاص قرار دارند و از مطالعات امنیتی مشابه ای برخوردارند، توجه کرد. البته، این رویکرد بوزان در چارچوب مکتب کپنهاگ به معنی نفی کامل دیگر رهیافت‌ها نیست بلکه تلفیقی از آنهاست. چنانچه خود به این نکته اشاره می‌کند که: «نظریه مجموعه امنیتی منطقه‌ای مکملی برای دیدگاه‌های نواقع گرایانه و جهان گرایانه است» (دادا اندیش و کوزه گر کالجی، ۱۳۸۹: ۷۷-۸). همچنین، مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای به پنج نوع کلی تقسیم می‌شوند. در «مجموعه امنیتی استاندارد»، که مجموعه امنیتی توسط قدرت‌های سطح منطقه‌ای تشکیل می‌شود که می‌تواند تک قطبی، دوقطبی یا چندقطبی باشد. «مجموعه امنیتی منطقه‌ای مرکزگرا»، مجموعه‌ای است که با حضور ابرقدرت یا قدرت‌های بزرگ و یا نهادهای امنیتی تشکیل می‌شود. نوع سوم، «مجموعه امنیتی قدرت بزرگ» است که قطب آن با بیش از یک قدرت سطح جهانی (قدرت بزرگ) تعریف می‌شود. در نوع چهارم یا «ابرمجموعه‌ها»، چند قدرت بزرگ حضور دارند و در آن، سطح فرامنطقه‌ای جانشین سطح بین منطقه‌ای می‌شود. آخرین حالت نیز، «نبود مجموعه امنیتی منطقه‌ای» است که در آن، منطقه بدون وجود مجموعه امنیتی منطقه‌ای وجود دارد (Buzan and Waever, ۲۰۰۳).

در واقع، با بوجود آمدن وضعیت‌های جدید امنیتی و اهمیت یافتن مطالعات منطقه گرای، مکتب کپنهاگ و در رأس آن بری بوزان با نقد دیدگاه‌های کلاسیک منطقه گرای فردی مانند ارنست هاس، میشل برچر، کانتوری و اشپیگل کوشش نمودند نظریه و تعریف جدیدی را از پویا جدید منطقه ارائه دهند که قابلیت انطباق بیشتری با شرایط و تحولات پس از جنگ سرد داشته باشند.

نوآوری مکتب کپنهاگ در مطالعات امنیت منطقه‌ای

در این راستا، از مهم‌ترین نوآوری‌های این مکتب سطح تحلیل است. بر همین مبنا و به طور کلی سه دیدگاه کلان پیرامون نقش مناطق و جایگاه آن قابل توجه است. بر اساس اولین دیدگاه، بازیگران بین-المللی در هر سطح و موقعیتی که قرار دارند، دارای رفتارهای مشخصی خواهند بود و

بنابراین، سطح منطقه ای نیز جایگاه ویژه و جداگانه‌ای نخواهد یافت. بدین ترتیب، نظریه‌های امنیتی که در سطح بین الملل وجود دارند قابلیت تطبیق و تجزیه و تحلیل مسائل منطقه‌ای را نیز دارا می‌باشند. دومین دیدگاه مناطق را به صورت جدا از هم فرض نموده و معتقد است که مفروضات و متغیرهای هر منطقه، خاص همان منطقه می‌باشد و قابل تعمیم و تطبیق به سایر مناطق نیست. دیدگاه سوم، نگاهی میانه و حد وسط به دو دیدگاه قبلی دارد. از نظر این دیدگاه، مناطق دارای سطح تحلیل جداگانه هستند و از سطوح بالاتر و پایین‌تر خود تأثیر پذیر و تأثیرگذار می‌باشند. اما از سوی دیگر، هر چند مناطق از نظر ویژگی‌ها با هم فرق دارند، اما ضرورتی برای طرح معیارهای مخصوص به هر منطقه وجود ندارد و تنها تفاوت‌های مناطق در «ساختار امنیتی» آن‌ها می‌باشد (عبدالله خانی، ۱۳۸۳: ۲۷۵). بوزان و ویور تأکید دارند که مناطق امنیتی به صورت سیستم‌های فرعی هستند که در آنها بیشتر تعامل امنیتی، داخلی است. آن‌ها نتیجه گرفتند که طرح هانتینگتون از مناطق/ تمدن‌ها در چندین نقطه متفاوت است چراکه آن را به عنوان بازتابی از قرابت‌های فرهنگی زمینه‌ای در نظر گرفته‌اند، درحالی که مجموعه امنیتی توسط الگوهای واقعی از شیوه‌های امنیتی تعریف شده‌اند (۲۳: ۲۰۱۲، Mirhosseini) بر اساس این بنیان نظری، بوزان مجموعه‌ی امنیتی منطقه‌ای را این گونه تعریف می‌کند: «مجموعه‌ای از واحدها با شبکه‌ای از روابط امنیتی متمایز و مهم که تضمین می‌کند اعضاء دارای سطح بالایی از وابستگی متقابل امنیتی هستند؛ یک گروه از کشورها که نگرانی‌های اولیه و اصلی آنها به اندازه‌ای به هم وابسته است که در واقع تصور امنیت ملی آنها به صورت متمایز از یکدیگر ممکن نیست و مسائل امنیتی آنها به صورت منطقی نمی‌توانند جدا از یکدیگر مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند یا اینکه حل و فصل شوند» (داداندیش و کوزه گر کالجی، ۱۳۸۹: ۷۸).

نتیجه گیری:

تئوری‌های جدید مطالعات امنیتی مانند مکتب کپنهاگ، به رغم آنکه امنیت ملی را مرکز ثقل و گرانگه‌ای مطالعات خود قرار داده‌اند، معتقدند که اگر دولت نتواند امید به زندگی را در بین شهروندان تأمین و تضمین کند، از لحاظ امنیت اجتماعی و عمومی فاقد کارآمدی باشد و امنیت اقتصادی و زیست محیطی را تأمین ننماید، فاقد هرگونه امنیت ملی است. باری بوزان به عنوان نماینده اصلی مکتب کپنهاگ معتقد است که امنیت دیگر مفهوم سنتی خود را که در چارچوب مدل وستفالیایی بود، از دست داده و امروزه امنیت چند بعدی شده است. بوزان معتقد است که امنیت ملی و امنیت بین المللی به وسیله امنیت منطقه‌ای معنا و مفهوم می‌یابد. در نتیجه سیاست خارجی مناسب هر کشوری با توجه به مکتب کپنهاگ، سیاستی است که به امنیت چند بعدی توجهی ویژه نماید و برای کسب امنیت ملی

خویش، نگاه ویژه‌ای به امنیت منطقه‌ای خود داشته باشد. بر این اساس سیاست خارجی به این دلیلی باید به امنیت نگاه چند بعدی داشته باشد که به عنوان مثال، تهدیدات اقتصادی متفاوت از تهدیدات نظامی است. تهدیدات اقتصادی خارجی ممکن است از جانب اقتصاد جهانی صورت بگیرد، چرا که هیچ کشوری به تنهایی توان مقابله با اقتصاد جهانی را ندارد و تصمیمات آن‌ها، هر چند هم غیر منصفانه باشد، امنیت اجتماعی را متأثر می‌سازد. بنابراین بازیگران اقتصاد بین‌المللی ممکن است تصمیم بگیرند که توان یک دولت را در زمینه تأمین مایحتاج نیروهای نظامی و تهیه‌ی نیازهای اولیه مردمش تحت تأثیر قرار دهند و بدین وسیله به امنیت اجتماعی و ثبات رژیم حاکم صدمه وارد می‌کنند. از سوی دیگر به رغم آنکه در همه کشورها، تهدیدات اقتصادی و زیست محیطی مهم‌ترین مساله امنیتی در قرن ۲۱ به شمار می‌آید، با این حال دولتها فکر می‌کنند که تهدیدات نظامی خارجی مهم‌ترین معضل است. همچنین علیرغم آنکه به عقیده رهبران کشورها، ارتباط مستقیمی بین امنیت اجتماعی و مشروعیت یا امنیت ملی وجود ندارد با این حال باید توجه داشت که امروزه مشروعیت موثرترین عامل در امنیت ملی هر کشور محسوب می‌شود. بدین ترتیب با توجه به مسائل فوق (امنیت چند بعدی) معنا و مفهوم می‌یابد.

منابع:

- آدمی، علی (۱۳۹۱)، «بحران بحرین و امنیت منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران»، **فصلنامه‌ی راهبرد**، سال بیست و یکم، شماره ۶۲، بهار، صص ۶۸ - ۱۴۱.
- ابراهیمی، نبی‌الله، (۱۳۸۶)، «تاملی بر مبانی و فرهنگ مکتب کپنهاگ»، **فصلنامه سیاست خارجی**، تابستان، شماره ۸۲، صص ۴۳۹ - ۴۵۸.
- بوزان، باری (۱۳۷۹)، «آشنایی با مکتب کپنهاگ در حوزه مطالعات امنیتی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال سوم، شماره سوم، پاییز.
- بوزان، باری (۱۳۷۸)، **مردم، دولت‌ها و هراس**، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- بیلیس، جان و اسمیت، استیو (۱۳۸۳)، **جهانی شدن سیاست: روابط بین الملل در عصر نوین**، ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصرتهران.
- تریف، تری (۱۳۸۳)، **مطالعات امنیتی نوین**، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دادا اندیش، پروین و ولی کوزه گر کالجی (۱۳۸۹)، «بررسی انتقادی نظریه مجموعه امنیتی منطقه ای با استفاده از محیط امنیتی منطقه ای قفقاز جنوبی»، **فصلنامه راهبرد**، سال نوزدهم، شماره ۵۶، پاییز، صص ۱۱ - ۷۳.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، **نظریه های امنیت**، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۵)، «بررسی و نقد نظریه امنیتی ساختن»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، سال نهم، شماره سوم، پاییز، صص ۵۱۱ - ۴۹۱.
- عبدالعلی قوام (۱۳۸۴)، **روابط بین الملل: نظریه‌ها و رویکردها**، تهران: سمت، چاپ دوم.
- عمید، حسن (۱۳۵۴)، **فرهنگ عمید**، تهران: انتشارات جاویدان.
- گفتگوی علمی (۱۳۷۹)، «آشنایی با مکتب کپنهاگ در حوزه مطالعات امنیتی»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، پائیز، شماره ۹، صص ۹ تا ۱۶.
- لینکلینتر، اندرو (۱۳۸۵)، **جامعه و همکاری در روابط بین الملل**، ترجمه بهرام مستقیمی، تهران: وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی.
- ماندل، رابرت (۱۳۸۴)، **چهره متغیر امنیت ملی**، مترجم پژوهشکده مطالعات راهبردی،

تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

- مشیر زاده حمیرا (۱۳۸۵)، **نظریه های متعارض در روابط بین الملل**، تهران: سمت، چاپ اول.

- نصری، قدیر (۱۳۸۱)، «مکتب کپنهاگ: مبانی نظری و موازین عملی»، **فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی**، زمستان، شماره ۳۳، صص ۳۳ - ۵۸.

- نصری، قدیر (۱۳۸۴)، «تاملی روش شناختی بر مکتب بافتار منطقه ای امنیت»، **فصلنامه مطالعات راهبردی**، پاییز، شماره ۲۹، صص ۵۹-۸۹.

- نویدنیا، منیژه (۱۳۸۸)، «تحلیل رابطه شرایط اجتماعی و گفتمان امنیت، آشتیان»، **فصلنامه تخصصی جامعه شناسی**، دانشگاه آزاد اسلامی واحد آشتیان، سال پنجم، شماره ۲، تابستان.

- واثقی، قاسم (۱۳۸۰)، **تدابیر و سیره ی عملی امام علی (ع) در تأمین امنیت اجتماعی**، تهران: نشر مرکز تحقیقات ناجا.

- هشتروودی، یاشار (۱۳۸۹)، روزنامه رسالت، شماره ۷۱۹۷ به تاریخ ۱۳۸۹/۱۱/۱۸، صفحه ۱۸ (اندیشه) magiran.com/n2238450

- یونسیان، مجید، (۱۳۸۴)، **روابط تجاری شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه اروپا، دو سوی یک معامله؟ خاورمیانه (ع)**، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ایران معاصر تهران.

- Balzacq, Thierry (۲۰۰۵), "Three Faces of Securitization: Political Agency, Audience and Context", *European Journal of International Relation* , Vol. ۱۱, No. ۲.

- Buzan, Barry. (۲۰۰۳). "Regional Security Complex Theory in the post-Cold War World". In Soderbaum, F. & Shaw, T. (Eds.) *Theories of New Regionalism* (pp.۱۴۰-۱۵۹). New York: Palgrave Macmillan Press.

- Buzan, Barry (۱۹۹۱), *People, State and Fear, An Agenda for International Security Studies in the Post- Cold War Era* , London Harvester Wheatsheaf Publication.

- Buzan, Barry (۱۹۸۳), *People, State and Fear: The National Security Problem in International Relation*, London, Harvester: Wheatsheaf.

- Buzan, Barry and Ole Waever (۲۰۰۳), *Regions and Powers: The*

Structure of International Security, Cambridge University.

- Javan Shahraki, Maryam (۲۰۱۳), Extreme Securitization: U.S. Foreign Policy and the Iran-Iraq War (۱۹۸۰- ۱۹۸۸), Iranian Review of Foreign Affairs Vol. ۳, No. ۴, Winter ۲۰۱۳.

- Mirhosseini, Seyed Mohsen, (۲۰۱۲) The interaction of the [Persian] Gulf cooperation council (GCC) with Iran for new security arrangement in the Persian Gulf, Available online at www.elixirpublishers.com (Elixir International Journal) Elixir Soc. Sci. ۴۹ (۲۰۱۲) ۹۸۶۵-۹۸۷۰.

- Sedivy, Jivi (۲۰۰۴), "Book Review of Region and Powers: The Structure of International Security by Barry Buzan and Ole Weaver", Journal of International Relation and Development, Vol. ۷.

- Walt, Stephen M. (۱۹۹۲), "The Renaissance of Security Studies", International Studies Quarterly, Vol. ۳۵, ۴۵-۶۱.

- Waver, Ole (۱۹۹۵), "Securitization and Desecuritization", In: Ronnie D. Lipschutz (ed), on Security, New York: Columbia University press.

- Williams, Michael C. (۲۰۰۳) "Words Image Enemies: Securitization and International Politics", International Studies Quarterly, Vol. ۱۱, No. ۲.